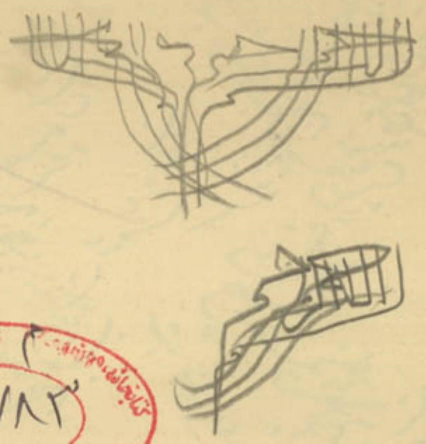
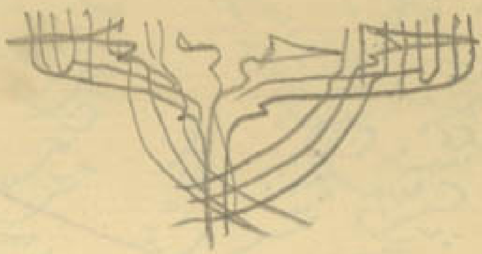
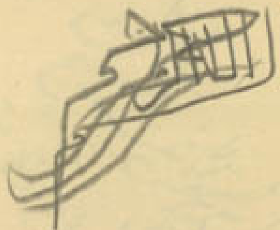
۱۴۹

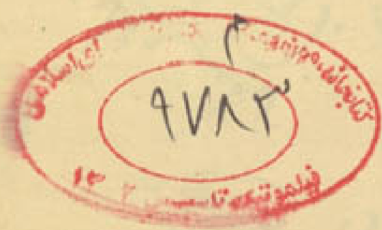


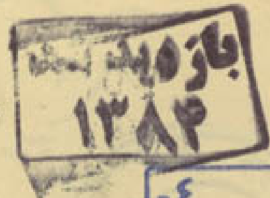


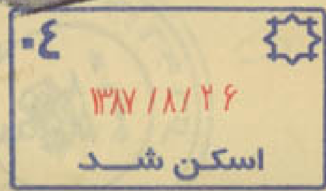
۱۴۹



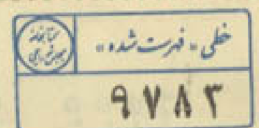














1

کلام آقا محمد مختار رکابات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



۱۵۱

[illegible]

[illegible]

السلام [illegible] السلام

السلام [illegible] السلام

السلام [illegible] السلام



[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
السلام ای [illegible]

[illegible]
السلام ای [illegible]

[illegible]
السلام ای [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

عاشقان را گر کشد [illegible] شمشیر [illegible] بار
کافر چشمش [illegible] خشم

بار بسته چون [illegible]
چون نگاه مست [illegible]

از [illegible] ابروی [illegible] عذار
[illegible] خشم

با [illegible] صد [illegible]
دل [illegible]

[illegible] ابروی [illegible] خشم

هر دم او ز رخ خود را بپوشد نگار
یکره چو ماه [illegible] کار را بو پیدا کند

ابروی آن دلبرم [illegible] خنجر بار
[illegible]

[illegible] ابروی [illegible]

زین دل غمدیده ام گر خوب گشتن خواهی تو
رزگار ابروی آن دلبرم خنجر بیار

در رزمگه جنگ همه خورد تو جا
همچون پیر شده رز یارت شها

ع

[illegible]

ای که مژگان تو چون تیر خدنگ راستی
این دل غمدیدهٔ بیمار من را چون کمان

[illegible]

چون خدای عالم خلاق افلاک زمان
رحم کرده غم مخور احمد تو بین روی یار

[illegible]

دمی بگذار من آسوده باشم از شر خوبان
مزاج را احمد بیمار از مژگان خود خنجر

[illegible]

دکر لغیره

وره‌ها کاردنه پیوب یارم سن یاره
کداو باره دورلغی بعضی بیلسن تا چاره

سه دوشت وکوباکلودولبوبکز عقفه او
بالاسر و ریشان نوردوچی سن سیداره

[illegible] برآجود ته‌ء وکوکلعاد واز
بیزانداز ایبد قرچاغ کوردان ایزن رفتاره

اوزن لغیکلاد سر دیکر آلاده سیر بالا
وسیو سرو بیلیب حسرت رشتادر کرفتاره

مژه وکه یتر الماس وایه دلدارم تیزوا
ینه رحم به تیشه قتل اوز ضغدار

[illegible]

کذلک

کذلک

اودا سرو قریز دن ودنکه اولغر بان
نعوذ کلمه بیلدی یا شعر قریان

دوچا دیب انه سز ریسون ادرار
دایم بوردلی قریش ابدر قریان

سر دل اسرینه بیکی و شکو وبرادر
در قره سید ان واکو هلاکه قریان

مسعف ار سه ونیغ لطف قریان
بلا ریور ان بیسو ان عهده قریان

بی حزن قوته بوی دیلی انیس
دوضو فرا کدار ابد قریان

کذلک

دوچادر منحه ایرایه صنان ایرایه
کذارلنخ حسد سیاده ومع جم بیه

[illegible]

اگر ایوه ایرسن دست یاریم بوچ واآله

نه خونیز آجدا اولنوطه دائم دست رنگینه

[illegible]

قدح پرکن بده جامی دردپهلوی بنشینی

[illegible]

۷

۱۶۷

[illegible]

کفتا که نی کریم غلام حسین بیگم
از نزد او نبرد تو از شاه تاجدار

قبا از تن برون کن همچو گل در بر من نشین

گفتم تو کیستی که در این همه شبها
با این همه آمدی چون رعد در بهار

[illegible]

دیدم مجلس تیپ بماند ز نزد یار

[illegible]

۸

لیدار شکار ابرو جبین جبین بیت
کفشدوز وقت و بند بنام به شوراز

فرخی کجانه نهادم بجو برق زاد
بالکه بر کجا نه سیلیم شد بجو اره

دیده سنم چشمی تو ابرو دهانیم
بیت بیفزاید دکلیم عشق یار

کجو زلفت سند ازین نوع شعر ها
بیت [illegible] بکار جبین کجه در دوز کار

برا ز جانه عزیز [illegible] بیت لولشته
نه تا حافظ بجانه یاد کاره

اینا غزل در وقت گفته ام که در [illegible]
آمده بودیم و در خدمت حسینعلی خان
حسینعلی با برادرش را ابو [illegible] بودیم که
آه آه نه تا حافظ بجانه یاد کاره
حقانیاش زاده

ولد الفقا کلش احمد مختار
[illegible] زهر یزید ابا رایی
[illegible] تو [illegible] درد ار [illegible] بیراه
برد تا شهزاد از دلت [illegible]
حیف دشتی یزیده جیم کردون
ز وصف [illegible] عرای [illegible]
بند ام [illegible] باده تنگ
[illegible]
جانا بهای اونی [illegible]
دران هوا [illegible]

اگر از حال من پرسید غیرت
بکو دایم دو چشمش پر زخون است
ورانی تا ابوجه بیشتر یارم
برو از من سعدی سخن زیارم
هوایش بس لطیف و عطر بیز است
مکان عشوهٔ یار عزیز است
بالمه فرشش ریاحین است سنبل
کنار جوی وا بیش نرگس و گل

چو [illegible] بر [illegible]
[illegible] گریه [illegible]
چو دوران [illegible]
[illegible] بارشه [illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible]

در [illegible]
در ماه ربیع الاخر [illegible]
در کابل [illegible]
حقانیاش زاده

تحفه ... بلکه

ای دوران خرد و هیچ دگر انداز
در حلقه زنجیر تو ... قوت تر انداز

بردار حجاب از رخ ... شور و شر انداز
گر ... تا برقع ... زیر انداز

آتش ... در بر انداز

هر وقت که بینم نظر زلف سیاهت
برگردد ... روی ... چو ماهت

شیره ... زهی حکم سیاهت
... دو چشمان سیاهت

صد تیر ز یک غمزه بجان جگر انداز

از غنچه رخ ابرو ...
... تو با جام زر ... باقی

در دلبر ... تو امروز ...
... جز جوب ...

گل نار ... کهنه تو در جام زر انداز

صادق بود این قول که ایدوست ...
ایدوست ... لبان لعل لبانت

در کام من خسته چو شیر و شکر انداز

آتش ابر نقاب از رخ چون ماه ظریفت
بردار ... که تا روی شریفت

آتش ... زنده رو لطیفت
بردار حجاب ... از رو لطیفت

... زهره مشتری قمر انداز

... رخ ابرو ...
دیوانه ... زلف ...

(زلفی)

زلف سیه تو بود چون شب دیجور
در آن شب دیجور بود روی تو چون نور

یکروز اگر ایدوست تو از ...
امروز ... رقیب ... دور

این جور و جفا از تو بروز دگر انداز

کس نشنود ... در دل تو
... در دل تو

احمد نشود از غم ... آزاد دل تو
کس نیست ... داد دل تو

ظاهر ... بر باد دگر انداز

من کلام احمد ...
... زاره

... قطره ...
... زلف ...

ای ... روانه ... ابجا
... چاره

و کوه ... چه ...
... من کوه ... ره

... باغ ... عاشقان
... شهر دره

... بجر ... آرزو
... غداره

... الف بو
... نگاره

[illegible]

له زنگه یاوند براق آلتون
امیشه گوزی گردون تترس ره
همیشه دیوسر گردان داماو
له عشق تویه بویه با قراره

[illegible]

[illegible]



[illegible]

حالا نه گل نه بلبل که تو نه [illegible]

[illegible]

[illegible]

سنبل ابا بنفشه ز [illegible] نشسته پر

[illegible] آراسته [illegible] چمن چمن رخ نگار

[illegible]

نگارینی بوسه دیه ایتدیکیمچون
همیشه رنگه شیشه اوده کاشینی
هنا چیکم ادی بوزه کوکاشینی
نقصید گرتن زلف الا چیچی
دله ازدی

او بهشت سرور فرح بخش جا بهانست
اگا ز دست گلعذار آن می زدست یار
رز دست یار گلعذار آن می تو احد
به شکوه نوش چو شهم تو تابع دار

انده عاشق بیچاره دکرشی
الحوم دنک هله دیتو یا سیلی
بر بجار جفات برون بکاری
بر برخسار تو طلبا ع دونسرین
اگر عشق ترا توبیته روی کار
بدبا ملت عشقکه فزنه دیشربن
عرق کو تو ته برخسار است
بروی ماغلی بدبو عقیقه پروین

دیکر

دعشق او نظاره خوشخواله
که احمد بیخوار ز زار عاشقی

گفتمش ستم ز چشمانت ای یار عزیز
گفت حق دارد که چشمانم بیمار بوده است
در رفتم در گلستان تا کی بینم روی گل
روی تو چون گلست بر جمع گلها داده است
دوش دیدم یار با جمع رقیب استاده است
گفتم این ستر ابر بیع در کوه نور افتاده است

الف

لبت تو زنت بادر دل بار احمد
تو که رکشوری اولستر سلطان زاده است
گر برد دو خو بگفتم تو چرا بیدوه
او بگفت دست مرا پشه کی آرزاده است
الف قه تو نگار چیله از دل جا گرفت
لذ حروف عشق دیگر جایی او ستاده است

دیگر

نیستم چی چیم کنجی دو صفت ای کلمان برد
اندو طعم بیکلک انداز حشن ان عنبر موییست
بدیم چیم الف بو است قلدر زلکه جوام
شدم شغنه چیم کبو دم چیم طاق ابرویست
شدم دیوانه چیم دیدم چشم است جا است
بیار نخم ابرل بتاران ابرویست

۱۳۰

اگر جام جم و تخت کیم بخشند ای صنما
نمی‌خرم من ای دلبر چنین دم را ز کویت

شود زر گشته در افلاک ماه و مهر در یکدم
اگر گردون بر دارد نسیمی برقع تو از رخت

همی خواهم فرستم یک پیامی نزد دلدارم
مگر باد صبا آرد پیام عاشقان سویت

همه شب تا سحر احمد کند تاراج جمع رُبا
بیاد زلف و مژگان با سپه سالار هندو

